

# روند پژوهی الگوی رفتاری فرانسه در شورای امنیت سازمان ملل متحد (۱۹۴۵ - ۲۰۱۹)

وحید ذوالفقاری\*

## چکیده

ناسازگاری نظم جهان یالتایی با درک فرانسه و تلاش برای تفوق بر نظام مسلط بر اساس منطق الیگارشسی بین‌المللی در عصر جنگ سرد و بازیگری موازنه‌ساز در عصر پساجنگ سرد اهتمام اصلی پاریس تلقی می‌شود. به بیان دیگر، گذار از مقدس‌سازی گسترده، عقلانیت ایدئولوژیک و گلیسم تهاجمی عصر جنگ سرد به سوی پراگماتیسم، دیپلماسی تعدیل‌منزاعه و موازنه‌سازی، دگردیسی‌هایی در رفتار رأی‌دهی فرانسه در شورای امنیت ایجاد کرد. چنین چرخشی ناشی از بسترمندی و زمینه پروردگی گلیسم فرانسوی بود. بر این اساس پرسش از منطق رفتار رأی‌دهی فرانسه در شورای امنیت، اهتمام اصلی پژوهش جاری بوده است. پایداری اهداف استراتژیک و چرخش تاکتیکی دکتربین مسلط رفتاری پاریس تلقی شده و در واقع، دستیابی به موقعیت و پرستیژ بین‌المللی و تبدیل شدن به بازیگر متنفذ در عرصه جهانی بر اساس سه اصل «استقلال»، «کنش‌گرایی» و «حضور بین‌المللی» فرضیه اصلی این تحقیق بوده است. برآورد رفتار رأی‌دهی نیازمند تبیین سطوح خرد، میانی و کلان سیاست خارجی پاریس بوده و پژوهش حاضر با روش‌شناسی تحلیلی-تطبیقی و بر اساس تز تغییر قدرت و موازنه قوا به آزمون فرضیه تحقیق پرداخته است.

**واژه‌های کلیدی:** شورای امنیت، قدرت و تو، سیاست گلیستی، اتحادیه اروپا، فرانسه

---

\* دکترای سیاست تطبیقی - مونیخ آلمان و پژوهشگر دوره پسادکتری؛ zolfaghari.vahid@gmail.com

تاریخ پذیرش: زمستان ۹۸

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۲/۰۳

فصلنامه روابط خارجی، سال دهم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۷، صص ۷۱-۱۰۰

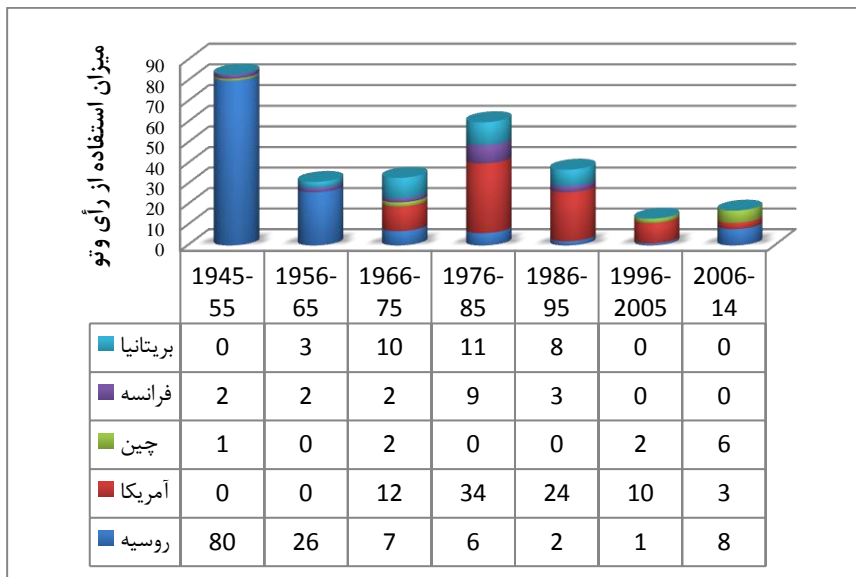
## ۱. ادبیات پژوهش

فرانسه قدرتی پسااستعماری، هسته‌ای، عضو اتحادیه اروپا، ناتو و «گروه ۸» و «گروه ۲۰» است که متعاقب کنفرانس «یالتا»<sup>(۱)</sup> (۱۱-۴ فوریه ۱۹۴۵)، به عضویت دائم شورای امنیت درآمد. این کشور پنجمین اقتصاد بزرگ جهانی و دومین اقتصاد اروپا و دارای بزرگ‌ترین قدرت نظامی در اتحادیه اروپا و سومین قدرت نظامی در ناتو است. از منظر تاریخی، تلقی فرانسه از سازمان ملل به‌عنوان نهاد مستقل از شورای امنیت، مکانیسمی مهم برای تعقیب منافع ملی در عرصه بین‌المللی است. در این پیوند، درک منطق رفتارهای رأی‌دهی فرانسه در شورای امنیت، کمتر با پژوهش‌های نظام‌مندی همراه شده است.

از منظر تاریخی، رفتار رأی‌دهی فرانسه به دو دوره جنگ سرد (۱۹۸۹-۱۹۴۵) و عصر پسا‌جنگ سرد (۱۹۹۰ تاکنون) تفکیک می‌شود. درحالی‌که پاریس ۱۸ بار از رفتار رأی‌دهی وتویی در طول جنگ سرد بهره برده،<sup>(۲)</sup> در عصر پسا‌جنگ سرد هیچ استفاده‌ای از قدرت وتو نکرده است. از منظر گفتمانی، رفتار رأی‌دهی فرانسه بین سیاست‌های «گلیستی»<sup>(۳)</sup> و پسا‌گلیستی، اروپامداری و (فرا) آتلانتیک‌گرایی، نظم یالتایی و پسا یالتایی، دوقطبی‌گرایی و الیگارش‌ی بین‌المللی در نوسان است. بر اساس چنین پیشینه‌ای، دیپلماسی پاریس در سازمان ملل و رفتار رأی‌دهی آن در شورای امنیت، درصدد دستیابی به موقعیت و پرستیژ بین‌المللی است که با سه اصل استقلال، کنش‌گرایی و حضور و مشارکت در سطح جهانی به دست می‌آید؛ اما تغییر و تحولات بین‌المللی و داخلی، منجر به اتخاذ تاکتیک‌ها و مکانیسم‌های گوناگونی برای دستیابی به هدف استراتژیک شده است. نمودار ۱، رفتار رأی‌دهی وتویی

فرانسه را در مقایسه با دیگر اعضای دائم شورای امنیت نشان می‌دهد.

نمودار ۱. استفاده از رأی وتو توسط اعضای دائم شورای امنیت، ۱۹۴۶-۲۰۱۴ (Minarova, 2015, p 5)



رفتار رأی‌دهی وتویی فرانسه در عصر جنگ سرد، برآیندی از گسترش طلبی آمریکا به‌ویژه به دنبال بحران موشکی کوبا، بازخیزی سیاسی و اقتصادی دول اروپای غربی، رشد محرکه‌های استقلال بیشتر دولت‌های اروپای شرقی از اتحاد شوروی، رشد جهان سوم و تأکید بر سیاست خود-تعین‌بخشی و توسعه اقتصادی، گسیختگی بلوک کمونیستی به دلیل شکاف چین مائوئیستی و مخالفت آن با هژمونی آمریکا و شوروی بر سیاست بین‌الملل است (Harrison, 1981, p 56). در واقع سیاست‌های رفتاری فرانسه دو بعد «انقلابی» (مخالفت با قوانین قدرت‌های بزرگ) و «تجدید نظر طلبانه» (دارای حقوق منحصر به فرد و برآیندی از تسلیحات هسته‌ای و سنن تاریخی) دارد؛ اما تحلیل رفتار رأی‌دهی فرانسه در شورای امنیت در بستر سیاست‌های ملی یا آتلانتیکی، کفایت جامعی برای اکاوی منطق پاریس در شورای امنیت ندارد و نیازمند ترکیب سیاست‌های ملی و آتلانتیکی است.

روندپژوهی رفتار رأی‌دهی فرانسه در شورای امنیت و مذاقه در پیوند بین ایستارهای سیاست خارجی و رفتارهای رأی‌دهی در شورای امنیت سازمان ملل،

اهتمامی برای فهم چرایی گشت و بازگشت رفتار رأی‌دهی ایزه در شورای امنیت است. این پژوهش با کاربرد روش‌شناسی تحلیلی - تطبیقی و تحلیل کیفی سخنرانی نمایندگان فرانسه در شورای امنیت و سازمان‌های بین‌المللی، معمای پژوهش را واکاوی می‌کند.

بر اساس تئوری «انتقال قدرت»<sup>۱</sup>، قدرت‌های در حال ظهوری که از توزیع قدرت و قوانین بین‌المللی ناراضی باشند، به سیاست تجدیدنظرطلبی روی می‌آورند. متأثر از توزیع نامتوازن قدرت در سیستم بین‌الملل، دول تجدیدنظرطلب به تغییر رادیکال قوانین یا تدوین قوانین جدید روی می‌آورند؛ اما فارغ از قدرت‌های تجدیدنظرطلب و محافظه‌کار، دولت‌های اصلاح‌گرا به‌مثابه بدیل سوم ضمن ناراضی از قوانین بازی جاری، درصدد تغییر بنیادی آن نیستند؛ بلکه به تعدیل قوانین با واقعیات نوین و انطباق آن با اعضای جامعه جهانی و منطقه‌ای اقدام می‌کنند. متأثر از تئوری انتقال قدرت و بر اساس تفسیر کلاسیک از نظام بین‌الملل، رفتار رأی‌دهی و ایستارهای سیاست خارجی دولت‌ها نسبت به یکدیگر بر اساس رئالیسم سیاسی و پراگماتیسم اقتصادی تبیین می‌شود. بر اساس رویکرد ژئوپلیتیکی با ابتدا بر منطق رئالیسم سیاسی، فقدان اقتدار مرجع که توانایی تنظیم مناسبات دولت‌ها در روابط بین‌المللی را داشته باشد، منجر به اتکای دولت‌ها بر سیاست خودیاری و منطق داروینیسیم سیاسی جهت دستیابی به اهداف ملی می‌شود. درحالی‌که رویکرد اقتصادی با ابتدا بر رفتار هدف‌محور و منطق حداکثرسازی فایده، دولت‌ها را به‌مثابه بازیگر خردمند تلقی می‌نماید که درصدد حداکثرسازی فایده هستند.

بر اساس رویکرد موازنه قدرت، رفتار پاریس در عرصه بین‌المللی بر موازنه‌سازی ژئواستراتژیک استوار است. به این معنا که با حضور نظامی - سیاسی در موقعیت‌های مهم بین‌المللی، درصدد ایجاد موازنه در برابر آمریکا است. طبق چنین فهمی، بسیاری از تبیین‌ها با فرضیات ساختاری آغاز می‌شوند که فروپاشی شوروی منجر به تولید جهان تک‌قطبی با هژمونی ایالات متحده آمریکا شده است. بر طبق چنین رویکردی، پاریس نگران یک‌جانبه‌گرایی واشنگتن است (Pape, 2005)

(pp 15-25). بنا بر رویکرد موازنه‌سازی ژئواستراتژیک، پیوند فرانسه با آلمان در عصر جنگ سرد و عضویت در اتحادیه اروپا، درصدد تولید موازنه در برابر سیاست‌های واشنگتن بوده است. در حقیقت، تلاش پاریس جهت دستیابی به موقعیت و پرستیژ بین‌المللی از یک سو و ایفای نقش رهبری در اتحادیه اروپا، به اهتمام جدی او برای تولید موازنه در برابر سیاست‌های واشنگتن منجر شده است. از سوی دیگر، بر اساس نظریه هویت قدرت بزرگ، تنزل موقعیت فرانسه موجب تلاش گسترده‌ای برای بازیابی منزلت بین‌المللی گشته است (Larson & Shevchenko, 2010, pp 66-70). در این پیوند، نارضایتی پاریس از سیستم دوقطبی عصر جنگ سرد و نظام تک‌قطبی عصر پساجنگ سرد، باعث تلاش فرانسه برای برسازی بدیل سوم و گذار از دوقطبی‌گرایی به چندقطبی‌گرایی شده است. به این ترتیب، فرانسه درصدد گسترش موقعیت قدرت بزرگ است. به اعتقاد «ولفورث» و «گیلپین»، قدرت در پیوند با پرستیژ است و دولت‌ها در جستجوی موقعیت بین‌المللی و احترام به جامعه بین‌المللی هستند (Wohlforth & Gilpin, 1981, pp 32-56). موقعیت قدرتمند فرانسه به‌عنوان یکی از اعضای دائم شورای امنیت، مکانیسم قدرتمندی به پاریس می‌دهد که امکان بازیابی موقعیت و منزلت قدرت بزرگ در جامعه بین‌المللی را برای آن فراهم می‌سازد. فرانسه به‌عنوان قدرت بزرگ، در جستجوی اتحاد دیپلماتیک با دیگر قدرت‌های بزرگ به‌ویژه اتحادیه اروپا و کاربرد سیاست‌های اروپامدار و (فرا) آتلانتیک‌گرا است تا ضمن مشارکت فعالانه در سپهر بین‌المللی، منزلت و موقعیت بین‌المللی خود را بازیابد.

## ۲. منطق و منابع رفتار رأی‌دهی فرانسه در شورای امنیت

منطق رفتار رأی‌دهی فرانسه در شورای امنیت سازمان ملل متحد در پیوند تنگاتنگی با مواضع و ایستارهای سیاست خارجی‌اش است. در این پیوند، سیاست‌های تجدیدنظرطلبانه و گلیستی در دوران جنگ سرد (اوایل دهه ۱۹۵۰ تا اواسط دهه ۱۹۷۰) و دیپلماسی پسا گلیستی، پراگماتیک و ائتلافی در عصر پساجنگ سرد (دهه ۱۹۸۰ به بعد)، رفتارهای رأی‌دهی پاریس در شورای امنیت را جهت می‌دهد. از آنجایی که تحلیل رفتار رأی‌دهی فرانسه در شورای امنیت بر اساس رویکرد

اروپامدار یا فرا آتلانتیکی، تقلیل گرایانه است، شبکه‌ها و منابع رفتاری پاریس در شورای امنیت در سه سطح خرد، میانی و کلان قابلیت تبیین می‌یابد.

هویت یابی به‌عنوان یکی از پنج قدرت دائم شورای امنیت و درک گلیستی از دولت به‌مثابه هدفی برای فرانسه تلقی می‌شود (Kolodziej, 1974, pp 22-24; Brummer & Thies, 2015, pp 274-276). به بیان دیگر، بازیابی پرستیژ بین‌المللی و تأمین حاکمیت ملی به‌عنوان سیاست‌های بلندمدت پاریس تلقی می‌شوند که فارغ از هژمونی رویکردهای گلیستی، میترانیستی، آتلانتیستی، اروپامدار و فرا آتلانتیستی، به‌مثابه منبع سیاست خارجی پاریس است و بر رفتار رأی‌دهی آن در شورای امنیت تأثیر می‌گذارد.

به این ترتیب، استقلال پراگماتیک به‌عنوان هدف استراتژیک کاخ الیزه تلقی می‌شود که با تغییر تاکتیک‌ها و روش‌ها ثابت مانده است. رویکرد حداکثری استقلال پراگماتیک درصدد افزایش توانمندی‌های استراتژیک فرانسه به‌ویژه در عرصه بین‌المللی است؛ درحالی‌که رویکرد حداقلی بر ضرورت سیاست امنیتی پاریس تأکید می‌کند. چنین چشم‌اندازی به‌عنوان برآیند سیاست جهانی و جهان‌گرایی فرانسه، ناشی از انقلاب فرانسه و تلقی به‌عنوان قدرت جهانی است که از پیشینه استعماری و داشتن توانمندی هسته‌ای برمی‌آید (Menendez Alarcon, 2014, p 13)؛ بنابراین، فرانسه درصدد تولید توازن بین واقعیت‌ها و آرمان‌ها در سطوح سیاست خارجی ملی و اتحادیه اروپا، ناتو، سازمان ملل، سیاست هسته‌ای، ژئوپلیتیک جهانی و ارتقای حقوق بشر جهانی است؛ اما جهان یالتای عصر جنگ سرد هرگز با درک همسازانه پاریس همراه نشده و تلاش برای تفوق بر نظم یالتایی به‌عنوان اصل راهبر فرانسه جهت بازتکوین نظم امنیتی و موقعیت بین‌المللی بوده است. محو فرماسیون ژئواستراتژیک جنگ سرد و گذار به نظام تک‌قطبی، تغییری در سیاست‌های پاریس ایجاد نکرده، بلکه مواضع پاریس با برخی اصلاحات ابزاری و سطوح گسترده‌ای از پراگماتیسم همراه شده است. چالش‌آفرینی برای سیاست‌های هژمونیک واشنگتن و تلاش برای تولید نظم چندقطبی، توسعه اروپا به‌عنوان بازیگر متحد جهت ایفای نقش فعالانه در جهان پسا-دوقطبی و بازسازی روابط با ناتو، مهم‌ترین ابعاد عمل‌گرایی پاریس تلقی می‌شود. در سطح کلان، تفاوت ادراکی بین پاریس و واشنگتن در موضوعاتی مانند جنگ

خلیج فارس، بحران کوزوو، جنگ افغانستان و به ویژه جنگ عراق، بازتاب شکاف راهبردی بین فرانسه و آمریکا بوده است. درک واشنگتن به عنوان بازیگر قربانی تروریسم و رهبر ائتلاف جنگ علیه ترور منجر به پیوند زدن تهدید تروریستی به دولت‌های عراقی و ابزارهای میلیتاریستی شده، درحالی که فرانسه با اتخاذ رهیافت قانونی در خصوص معمای گسترش تسلیحات کشتار جمعی، ایستار پیشگیرانه در پیش گرفته است (Jae Seung, 2006, p 81)

بنابراین، واکاوی منطق رفتار رأی‌دهی فرانسه در شورای امنیت سازمان ملل بر اساس رویکرد تحلیلی نوین چندسطحی استوار است. در این راستا، تأکید محض بر یکی از سطوح تحلیل و نادیده انگاشتن دیگر سطوح تحلیلی، کفایت جامعی برای فهم منطق رفتار پاریس در شورای امنیت ندارد. برای همین تحلیل نظام‌مند شبکه‌ها و منابع رفتار رأی‌دهی فرانسه نیازمند توجه به سطح خرد (سیاست‌های ملی)، سطح میانی (اتحادیه اروپا) و سطح کلان (فرا آتلانتیک، بین‌المللی) است.

## ۲-۱. دیپلماسی رفتاری فرانسه در سطح ملی

قاعده هرم رفتار رأی‌دهی پاریس در شورای امنیت سازمان ملل، سطح ملی است. از منظر گلیسم فرانسوی، امنیت ملی، استقلال و پرستیژ بین‌المللی در پیوند تنگاتنگ هستند. در رهیافتی عمیق‌تر، رفتارها و ایستارهای سیاست خارجی پاریس در جهت تحکیم سیاست‌های داخلی است. همچنین، اهداف استراتژیک ملی و حاکمیت سیاست‌های داخلی راهبر مواضع و رفتارهای بیرونی پاریس است (Waite, 1983, p 260).

فارغ از تفکیک رفتار رأی‌دهی فرانسه در شورای امنیت به دو دوره «عصر جنگ سرد» و «عصر پساجنگ سرد»، اصول اصلی سیاست راهبردی پاریس بر «استقلال»، «کنش‌گرایی» و «مشارکت بین‌المللی» مبتنا یافته (Krotz, 2015, pp 66-67) که با وجود گذار از جمهوری چهارم به پنجم و ورود به سپهر پساکلیستی، پایدار مانده است. به عبارتی دیگر، سیاست خارجی پاریس در دهه ۱۹۶۰ جهت‌گیری مستقل و ضدآمریکایی داشت. چنین رفتاری سیاست خارجی پاریس را از «دفاع مستقیم»<sup>۱</sup> به

«دفاع در موقعیت تهاجم»<sup>۱</sup> سوق داد (Laird, 1980, p 103). در سوی دیگر، دکترین امنیتی فرانسه از دوره «دوگل»<sup>۲</sup> تا «میتران»<sup>۳</sup>، بر پارادایم «بازدارندگی تناسبی»<sup>۴</sup> استوار بود که به‌عنوان استراتژی غیرجنگی تلقی می‌شد.

گذار فرانسه از استقلال سیاسی دهه ۶۰ و ۷۰ به وابستگی متقابل در دهه ۸۰ منجر به تغییرات ذیل در سیاست‌های دفاعی - امنیتی پاریس شد:

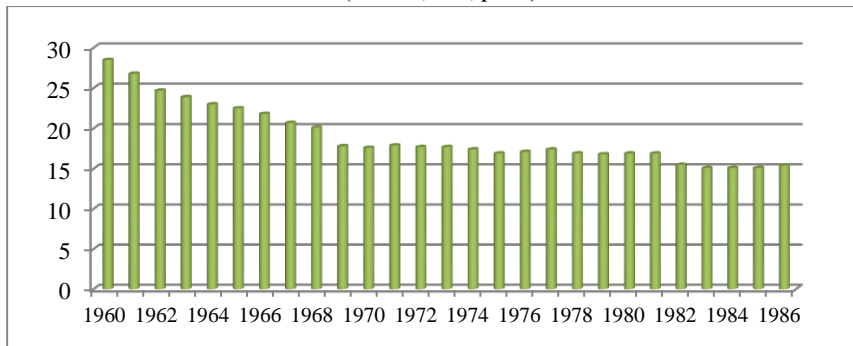
- نخست، ۱۹۶۲-۱۹۵۸؛ سیاست‌های آتلانتیستی و تلاش برای تبدیل فرانسه به رهبر اروپای غربی.

- دوم، ۱۹۶۸-۱۹۶۲؛ تلاش برای درآمدن از چتر سیاست‌های استراتژیک و دیپلماتیک آمریکا در اتحاد آتلانتیک.

- سوم، ۱۹۶۸ به بعد؛ بازاندیشی در دکترین امنیتی (Kolodziej, 1974, pp 70-71). منابع چنین تحولاتی برآیندی از کاهش تهدید نظامی شوروی برای اروپای غربی، پیوند بین آلمان غربی و فرانسه و تعهد واشنگتن به تأمین امنیت آلمان غربی (Grant, 1986, pp 18-21) و تأکید بر سه مفهوم اروپامداری، آتلانتیک‌گرایی و غیرهسته‌ای‌سازی بود (Gordon, 1993, pp 83-84). مصداق بارز چرخش گفتمانی و پارادایمی فرانسه را می‌توان در هزینه‌های میلتاریستی فرانسه ملاحظه کرد.

نمودار ۲. بودجه دفاعی فرانسه به‌عنوان درصدی از مجموع هزینه‌های دولت، ۱۹۸۶-۱۹۶۰

(Gordon, 1993, p 135)



1. Defense in Forward Positions
2. Charles de Gaulle
3. François Mitterrand
4. Proportional Deterrence



این چرخش پارادایمی در دوران ریاست جمهوری «سارکوزی»<sup>۱</sup> و «اولاند»<sup>۲</sup> و اتخاذ سیاست گسست و استقلال پراگماتیک اتفاق افتاد. رئیس وقت کمیسیون امور خارجی پارلمان ملی فرانسه در سال ۲۰۰۸، ارکان چرخش پارادایمی را بازگشت فرانسه به اروپا، تمایل پاریس به همکاری با واشنگتن، جهت‌گیری حقوق بشری و افزایش توجه به منافع اقتصادی (خالوزاده، ۱۳۹۲: ص ۳۲۸) عنوان کرد. همچنین، نیکلای سارکوزی در چهل و پنجمین کنفرانس امنیتی مونیخ در فوریه ۲۰۱۱، با طرح موضوع «دنیای قدرت‌های نسبی»، نه تنها درصدد تقویت همکاری فرا‌آتلانتیکی و تبدیل اروپا به یک «ابرقدرت»<sup>۳</sup> برآمد (Michel, 2012, p 5)، بلکه با رهیافت پراگماتیک و خزنده بر بازیابی پرستیژ بین‌المللی تمرکز کرد. به این ترتیب، سیاست خارجی فرانسه در عصر جنگ سرد دارای ارکان چندگانه‌ای بوده که به‌عنوان شبکه‌های رفتار رأی‌دهی پاریس در شورای امنیت سازمان ملل، وابستگی متقابل به یکدیگر داشته‌اند.

#### الف- راهبرد پراگماتیک و عمل‌گرا

● مصونیت و رهایی؛ پایین‌ترین سطح حاکمیت، ضمن چالش‌آفرینی برای سیاست‌پردازان، درصدد کسب استقلال و آزادی عمل است. تصمیم‌گیری پاریس برای ترک ناتو در سال ۱۹۶۶، مصداقی از آزادی جهت‌دستیابی به مصونیت در عمل بود.

● نارضایتی و مخالفت؛ آزادی اعمالی و اعلانی جهت مخالفت با ابرقدرت‌ها و تولید آلترناتیو یکی از ارکان اصلی سیاست خارجی پاریس است. چنین سیاستی به‌ویژه در عصر جنگ سرد به‌وضوح در سیاست خارجی فرانسه مشاهده می‌شد که در عصر جدید، رویکرد پراگماتیک یافت.

● پیوستگی و همسازي؛ سیاست خارجی پاریس، به‌عنوان رکن‌ایجابی، در تلاش برای تولید همکاری و مشارکت جهت نیل به هدف خاص است. پاریس به‌مثابه بازیگری مستقل، خواستار دستیابی به قدرت و موقعیت است. تمایل

---

1. Nicolas Sarkozy

2. François Gérard Georges Nicolas Hollande

3. Superpower, not Superstate

نداشتن فرانسه برای عضویت در بلوک سیاسی یا اتحادیه تجاری به‌ویژه در عصر جنگ سرد به شناسه اصلی سیاست پاریس نسبت به اتحاد آتلانتیک تبدیل شد.

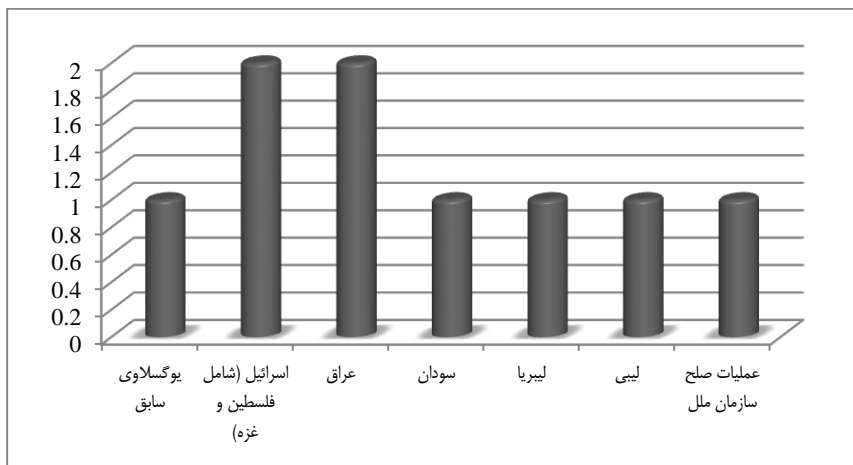
### ب- راهبرد تدریجی و خزانده

● **تعهد؛** چنین سیاستی به معنای ترک میزانی از آزادی جهت نفوذ یا مدیریت سازمانی و کسب ثروت و قدرت فزاینده است. پاریس با عضویت در جامعه اقتصادی اروپا، قدرت وتویی کسب کرد؛ چنانچه رأی وتوی فرانسه در سال ۱۹۶۳ برای ممانعت از عضویت بریتانیا در جامعه اقتصادی اروپا، بازتاب قدرت فزاینده پاریس بود.

● **مدیریت و رهبری؛** این سیاست شامل نفوذ اقتدارآمیز جهت فشار بر دولت‌های دیگر برای عمل بر اساس مطالبات بازیگر قدرتمند است. در این زمینه، سیاست فرانسه در خصوص مستعمرات و توانمندی هسته‌ای مستقل پاریس به پیشکش جایگاه رهبری به فرانسه در رابطه با ابرقدرت‌ها منجر شد (Waites, 1983, pp 261-63; Lehne, 2012, p 13)

دکترین و پارادایم سیاست خارجی فرانسه، رفتار رأی‌دهی پاریس در شورای امنیت را به گونه‌ای چپ‌نشین کرده که ضمن عدم کاربرد قدرت وتو در عصر پساجنگ سرد، ایستارهای اپوزیسیونی را برگزیده است.

نمودار ۳. رفتار رأی‌دهی وتویی و امتناعی فرانسه برحسب موضوع (lynch, 2009, p 8)



رفتار رأی دهی اپوزیسیونی فرانسه در عصر پساجنگ سرد به ویژه در جنگ عراق (۲۰۰۳) به دنبال مواضع همسازانه در طی جنگ خلیج فارس، بحران کوزوو و جنگ افغانستان، پرسش از منطق سیاست های رفتاری پاریس درباره عراق را دوچندان می کرد. فرانسه با تأکید بر استراتژی مدیریت چندجانبه و کاربست استانداردهای دیپلماتیک-قانونی، بر نیاز به تأمین مشروعیت جنگ عراق با ابتنا بر منشور سازمان ملل تصریح داشت. به بیان دیگر، فرانسه با رهبری جنبش ضد جهانی شدن در اواخر دهه ۱۹۹۰ و مخالفت با جنگ علیه عراق در سال ۲۰۰۳، به مثابه کهن ترین دشمن در میان دوستان و متحدان آمریکا تجلی یافت (Miller & Molesky, 2004). برخلاف حمایت فرانسه از آمریکا در افغانستان، با درک متفاوت از تهدید جهانی و منافع فرانسه، برای پاریس انگیزه های گوناگونی در جنگ عراق تولید شد؛ از جمله:

۱- تفاوت ادراک بین فرانسه و آمریکا در خصوص تهدید عراقِ صدام

حسین؛

۲- نگرانی پاریس در خصوص دکترین پیشدستانه نوین آمریکا که با حمایت

سازمان ملل همراه نشد؛

۳- برای سیاست خارجی فرانسه، تنها هدف مشروع پاریس در عراق،

تخریب سلاح های کشتارجمعی بود که از طریق بازرسی و در صورت عدم موفقیت، کاربرد زور توسط سازمان ملل انجام می شد. پایداری چنین سیاستی بازتاب بی اعتمادی به سیاست های یک جانبه گرایانه آمریکا و حمایت از چندجانبه گرایی است (Meunier, 2007, pp 131-132).

عوامل رفتار رأی دهی فرانسه در خصوص عراق، اقتصادی، سیاسی- نظامی و

اجتماعی- فرهنگی است. پیوند جامع همکاری اقتصادی بغداد- پاریس در دهه ۱۹۷۰، به مشارکت شرکت های فرانسوی در پروژه های زیرساختاری عراق منجر شد تا جایی که تجارت دوجانبه از ۶۸۵ میلیون یورو در سال ۱۹۹۷ به ۱,۶ میلیارد یورو در سال ۲۰۰۱ افزایش یافت. همچنین، فرانسه با برنامه «نفت برای غذا»، سطوح تحریم قطعنامه ۹۸۶ سازمان ملل علیه عراق را تعدیل کرد (Jae

(Seung, 2006, p 84). در حالی که تنها ۰,۲ درصد از صادرات و ۰,۳ درصد از واردات فرانسه به عراق اختصاص می‌یافت (Marcel, 2003). از سوی دیگر، سیاست خارجی عرب‌گرای فرانسه از شبکه‌های تأمین منافع سیاسی در خاورمیانه بوده است.

در دهه ۷۰، فرانسه یکی از اصلی‌ترین عرضه‌کنندگان تسلیحات به عراق بود که ارزش فروش تسلیحاتی پاریس به ۲۰ میلیارد دلار افزایش یافت و بغداد را به بزرگ‌ترین شریک تجاری پاریس تبدیل کرد (Styan, 2004, pp 374-396). از منظر اجتماعی - فرهنگی، فرانسه دارای بزرگ‌ترین جمعیت مسلمان در اروپا است که حساسیت ویژه‌ای برای پاریس جهت حمایت از عراق ایجاد کرد. همچنین رفتار محافظه‌کارانه فرانسه نسبت به بحران سوریه منجر به بی‌میلی پاریس برای فراتر رفتن از دیپلماسی و رژیم تحریم شد؛ تا جایی که فرانسه در سال‌های ۱۰-۲۰۰۹، در مذاکرات سطح بالا با سوریه جهت میانجی‌گری در مذاکره مستقیم بین دمشق و تل‌آویو مشارکت کرد و از دولت اتحاد ملی در لبنان نیز حمایت گسترده‌ای کرد و این رفتارها موجب نارضایتی آمریکا شد (ICG, 2012).

از سوی دیگر، پیشنهاد سارکوزی در سال ۲۰۰۷ جهت تأسیس اتحادیه‌ای برای مدیترانه و ایجاد رژیم منطقه‌ای بر اساس الگوی اتحادیه اروپا، ناهمسازی رأی‌دهی گسترده‌ای بین فرانسه و بازیگران غربی عضو دائم شورای امنیت تولید کرد. بر اساس درک پاریس، چنین اتحادیه‌ای به عنوان رژیم بدیل برخوردار تمدن‌ها، نه تنها راه‌حلی برای منازعه فرسایشی اسرائیل - فلسطین از یک سو و اتحاد بزرگی بین آفریقا و اروپا از سوی دیگر تولید می‌کرد، بلکه موازنه‌ای در برابر آمریکا ایجاد می‌نمود. منبع کلیدی چنین رفتاری، اصل «عدم خودکاری»<sup>۱</sup> است که بر آرمان استقلال ملی و بازدارندگی هسته‌ای مستقل، تعهد پایدار و مشارکت انعطاف‌پذیر و سیاست عدم تجاوز تأکید دارد (Yost, 1985, pp 15-16).

در ادامه چرخش سیاست خارجی فرانسه از رویکرد تجدیدنظرطلبی به رویکرد پراگماتیک، رفتارهای رأی‌دهی فرانسه را در شورای امنیت تغییر داد؛ تا

جایی که فرانسه با بازگشت به ساختار نظامی یکپارچه ناتو، جلب اعتماد آمریکا و بازیگران آتلانتیک‌گرای اتحادیه اروپا جهت ارتقای سیاست امنیتی و دفاعی اروپا، کنش خزننده‌ای برای بازیابی موقعیت خود آغاز کرده است. علاوه بر تحرکات فرانسه در سطح بین‌المللی برای بازیابی موقعیت و پرستیژ بین‌المللی، همراهی فرانسه با آمریکا و سیاست‌های آتلانتیستی در خصوص موضوع هسته‌ای ایران، درک نمادینی از پاریس برای بازیابی موقعیت خود در سطح منطقه‌ای تولید کرده است. مخالفت شدید فرانسه با سیاست‌های هسته‌ای تهران به تلاش پاریس برای گسترش همکاری‌های نظامی، اقتصادی و فرهنگی با کشورهای خلیج فارس به‌طور عام و توافق با امارات جهت ایجاد پایگاه نظامی منجر شده است. همچنین، تنش بین ایران و اعراب منجر به بزرگ‌نمایی تهدید ایران توسط فرانسه و ابزاری برای افزایش منافع اقتصادی و سیاسی در سطح منطقه و استفاده از اهرم نفوذ آمریکا جهت گسترش نفوذ در اتحادیه اروپا و ناتو گشته است.

## ۲-۲. دیپلماسی رفتاری فرانسه در سطح اتحادیه اروپا

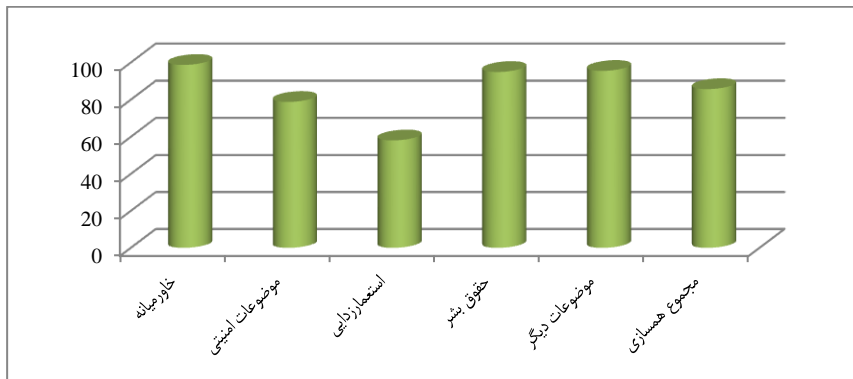
به دنبال جنگ سرد و خیزش آلمان متحد، رشد منازعات پیرامونی، ظهور نظام تک‌قطبی و تأسیس نظام تجاری-اقتصادی سه‌قطبی، نقش آفرینی فرانسه بر اساس هویت متمایز ملی و سیاست‌های گلیستی کاهش یافت. به بیانی دیگر، مذاکرات دوجانبه فرانسوا میتران با اتحاد شوروی، پروژه کنفدراسیون و احیای سازمان امنیت و همکاری اروپا، تمایل نداشتن دول اروپای شرقی و مرکزی برای همکاری با پاریس و در نهایت انعقاد «پیمان ماستریخت»<sup>۱</sup> (۱۹۹۲) به گذار پاریس از استقلال به سوی وابستگی متقابل منجر شد.

از منظر تاریخی، تجربه چنین چرخش سیاستی را می‌توان در سیاست امنیتی فرانسه در عصر ژنرال دوگل مشاهده کرد. در طول سال‌های ۶۱-۱۹۵۸، با طرح رهبری سه‌گانه اتحاد، پاریس درصدد تحکیم اهداف جمهوری پنجم بود. در واقع، تأکید اصلی بر تلاش برای تبدیل اتحاد آتلانتیک به الیگارشی سه‌قطبی بود که بیشتر با استقلال فرانسه و منافع امنیتی‌اش در اروپا و جهان سازگاری داشت. در

سال های ۶۵-۱۹۶۱، تلاش برای سازمان دهی یک سیستم امنیتی اروپایی مستقل حول درک فرانسوی-آلمانی به محور اصلی سیاست امنیتی پاریس تبدیل شد و طی سال های ۶۸-۱۹۶۵، فرانسه با عقب نشینی از سیاست انزوآگرایی نسبی، در تلاش برای تولید نظم نوین جهانی بود و سرانجام در سال های ۶۹-۱۹۶۸، با نظام آتلاتیکی به عنوان محور سیاست امنیتی پاریس انطباق نسبی یافت. بر اساس چنین ادراکی، فرانسه نه تنها درصدد تکوین رویکرد ویژه‌ای از اروپا در سطح جهانی برآمد، بلکه به کنشگری بر اساس رهیافت اروپایی در سیاست خارجی و امنیتی دست زد. چنین درکی بازتاب سه هدف «برتری جویی بر نظم دوقطبی ابرقدرت‌ها»، «فرسایش هژمونی آمریکا از غرب» و «تأسیس اروپای فرانسه محور به‌مثابه نیروی سوم در سیاست جهانی» بوده است (Krotz & Sperling, 2011, pp 317-312). بر اساس چنین درکی، فرانسه با تغییر تاکتیک‌های اقدام و پیوند بیشتر با اتحادیه اروپا، درصدد بازیابی موقعیت بین‌المللی خود برآمده است و چنین چرخشی را می‌توان در تراز همسازی رفتار رأی‌دهی فرانسه با کشورهای عضو اتحادیه اروپا مشاهده کرد.

نمودار ۴. همسازی رأی‌دهی فرانسه با اتحادیه اروپا در موضوعات گوناگون، ۲۰۰۵-۱۹۸۸

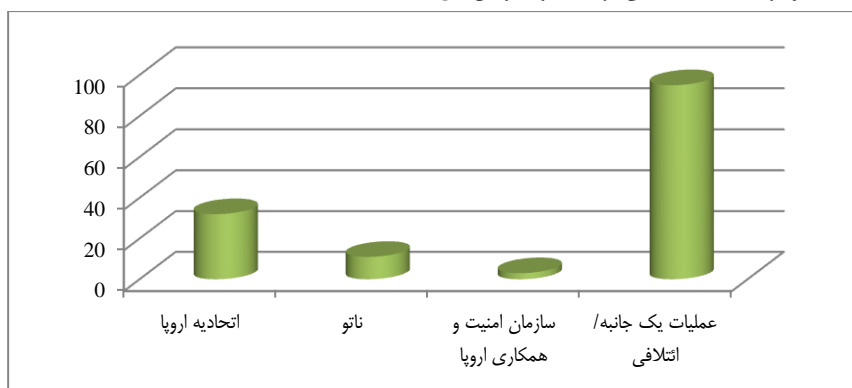
(Howarth & Varouxakis, 2003, p 326)



بر اساس نمودار ۴، رفتار رأی‌دهی فرانسه ناشی از گذار از سیاست بازدارندگی ملی مستقل به سوی پراگماتیسم است. به بیان دیگر، گلیسم فرانسوی با تأکید بر مالکیت تسلیحات هسته‌ای جهت تولید بازدارندگی، دفاع از دولت‌های همسایه و

حمایت از منافع پاریس در آفریقا و جهان سوم در دهه ۶۰ و ۷۰ به سوی پراگماتیسم و همکاری در اواسط دهه ۷۰ به بعد گذار نمود. ورود دوباره فرانسه به ناتو در سال ۲۰۰۹ شناسه اصلی پراگماتیسم فرانسه است. چنین چرخشی برآیندی از عوامل گوناگون است؛ نخست، عدم پذیرش هژمونی آمریکا در دهه ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ و تلاش برای تکوین جهان چندقطبی. دوم، تلاش پاریس برای تبدیل اروپا به یک بازیگر متحد و رها از قیمومیت آمریکا. سوم، تلاش برای تقویت قدرت و نفوذ فرانسه در اروپا با بازگشت به ناتو و حمایت نظامی و مالی از عملیات فرامرزی. چهارم، تغییرات ساختاری در عصر پساجنگ سرد و تولید چالش در مشارکت راهبردی فرانسه-آلمان. پنجم، محو تهدیدات ایدئولوژیک و نظامی اتحاد شوروی. ششم، بی میلی آمریکا برای ایفای نقش حمایتی از اروپای غربی. هفتم، اتحاد آلمان شرقی و غربی و فرسایش موازنه بین فرانسه و آلمان. هشتم، خیزش مشاجرات قومی در اروپای شرقی و جنوبی، انفجار جمعیت در آفریقا، بی ثباتی اجتماعی و رشد بنیادگرایی اسلامی، گسترش تسلیحات کشتار جمعی، رشد تسلیحات میلیتاریستی، بی ثباتی فرآیندهای اصلاحی در روسیه و رشد مهاجرت به عنوان برآیندی از رکود اقتصادی در جنوب اروپا (Gordon, 1995, pp 32-34).

نمودار ۵. عملیات نظامی فرانسه در سازمان‌های مختلف، ۲۰۱۴-۱۹۹۰ (Krotz, 2015, p 160)



از سوی دیگر چرخش رفتار رأی دهی فرانسه در شورای امنیت برآیندی از

چرخش سیاست خاورمیانه‌ای پاریس است. سیاست فرانسه از دهه ۶۰ تا اواخر دهه ۸۰ بر نقش رهبری در سیاست خارجی مشترک اروپا تأکید داشت؛ اما تغییرات چندلایه در دهه ۱۹۹۰ با تضعیف توانایی و کفایت رهبری فرانسه و چالش‌آفرینی برای مواضع سیاست خارجی فرانسه و ایجاد محدودیت‌های گسترده سیاست همکاری در سطح اتحادیه اروپا، به واکنش متلون فرانسه بین‌باز-ملی‌سازی و تلاش برای تسهیل یک رویکرد اروپایی مشترک منجر شد که در نهایت بستر پراگماتیسم و انطباق تاکتیکی را در سیاست خارجی پاریس فراهم ساخت. بر اساس رویکرد رهبری، پاریس برای تأمین منافع ملی درصدد اتخاذ استراتژی فعالانه است و در این راستا، به‌عنوان سیاست‌گذار و مبدع سیاست‌های مشترک اتحادیه اروپا، با مشاهده ناهمخوانی اقدامات اتحادیه با سیاست‌های ملی فرانسه طرح‌های اتحادیه اروپا را وتو می‌کند. از سوی دیگر، سیاست تسهیل‌سازی و انطباق تاکتیکی، یک سیاست خارجی همکارانه تلقی می‌شود که سطوح همکاری بیشتری از رویکرد رهبری دارد. سیاست تسهیل‌سازی درصدد ارتقای سیاست‌های مشترک از طریق رویکرد اجماع‌سازی و مصالحه است و در نهایت، سیاست مقاومت در برابر رویکرد اروپایی مشترک، به‌عنوان بدیل نهایی است (Drosenrode & Stubkjaer, 2002, p 83). چنین سیاستی ممکن است شامل مخالفت دولت‌های عضو با موضوعات نوین سیاست خارجی و اولویت برنامه‌ها و سیاست‌های اتحادیه اروپا شود. در همین سطح، سیاست باز-ملی‌سازی سیاست خارجی، بدیل دیگر دول عضو تلقی می‌شود.

درحالی‌که فرانسه از طریق گسترش همگرایی سیاسی در اتحادیه اروپا درصدد بازیابی موقعیت بین‌المللی خود برآمده، توانایی‌اش برای تکوین نتایج سیاستی اروپا محدود مانده است. به بیان دیگر، با وجود تأسیس سیاست امنیتی و خارجی مشترک، افزایش بازیگران حاضر در سیاست‌گذاری خارجی اروپا، فروپاشی پرده آهنین بین شرق و غرب اروپا، چرخش تمرکز سیاست خارجی اروپا به سوی اروپای شرقی و مرکزی، اتحاد دو آلمان که بیش از دیپلماسی سنتی فرانسه به سوی دیدگاه‌های اسرائیل و آمریکا گذار کرد و تبدیل آلمان به یکی از



اصلی ترین بازیگران در خاورمیانه (Perthes, 2002) موجب کاهش مقبولیت سیاست خارجی اروپایی به رهبری فرانسه در اتحادیه اروپا شد. بر این اساس فرانسه با بازگشت به بدیل های ملی، درصدد حفظ سیاست خارجی از طریق استراتژی باز- ملی سازی برآمده است؛ اما حاشیه راندگی پاریس در فرآیند صلح اعراب- اسرائیل در کنفرانس مادرید (اکتبر ۱۹۹۱)، منجر به تلاش این کشور برای باز- ملی سازی سیاست خارجی و چرخش رفتارهای رأی دهی شد. در این راستا، «ژاک شیراک»<sup>۱</sup> با مسافرت به خاورمیانه و ملاقات با «حسنی مبارک» در الیزه، دیپلماسی فعالانه ای برای بازیابی موقعیت رهبری ازدست رفته اتخاذ کرد. چنین سیاست ها و دیپلماسی فعالانه ای به ارتقای پرستیژ و وجهه فرانسه در خاورمیانه منجر شد، اما تأثیرات و نفوذ بر دیپلماسی صلح بین الملل محدود ماند (Muller, 2013, p 121).

فرانسه با تلاش برای باز- ملی سازی سیاست خارجی، رفتارهای رأی دهی در شورای امنیت را با سیاست های اتحادیه اروپا همساز نموده است و بر اساس چنین درکی، به همراه بریتانیا ضمن حمایت از طرح اصلاح شورای امنیت، از عضویت دائم آلمان در شورای امنیت حمایت می کند. از منظر پاریس، نتیجه عضویت دائم آلمان مشروعیت عضویت دائم فرانسه در شورای امنیت خواهد بود. چنین دغدغه ای ناشی از آن است که عضویت دائم فرانسه در شورای امنیت، میراث گذشته استعماری است. آن ها با این هدف برای تعدیل و فروکاست فشارهای درون قاره ای و برون قاره ای، از عضویت آلمان در شورای امنیت طرفداری می کنند که حمایت کشورهای اروپایی را از عضویت دائم خود برای نمایندگی مشترک اروپایی جلب نمایند. از سوی دیگر، پیوند دفاعی عمیق بین فرانسه و انگلستان، همسازی کاملی با اولویت های استراتژیک ایالات متحده آمریکا به ویژه ارتقای توانمندی، عملیات مشترک و تمایل سیاسی بین متحدان آمریکا جهت تسهیم هزینه ها و مسئولیت های رهبری جهانی دارد. از طرفی هم در بحران سال ۲۰۱۱ در لیبی، واشنگتن، لندن و پاریس ضمن توافق بر اهداف

استراتژیک، «ائتلاف اراده‌ای»<sup>۱</sup> در چارچوب ناتو ایجاد کردند، ائتلافی که برای موازنه‌سازی در منطقه آسیا- پاسیفیک بوده است.

با چنین رهیافتی، عناصر سه‌گانه زیر به تحدید رویکرد انباشتی همکاری اتحادیه اروپا در شورای امنیت سازمان ملل منجر شد:

۱- مقاومت فرانسه و انگلیس نسبت به هرگونه کنش مداخله‌گرایانه؛ از منظر کلاسیک، فرانسه و انگلیس با طرح پیشنهادهایی، محرک‌هایی را برای آلمان ایجاد کردند تا خود را از دیگر اعضای اتحادیه اروپا تفکیک کند؛ برای نمونه، پیشنهاد فرانسه برای شمولیت دیپلمات آلمان در نمایندگی فرانسه در سازمان ملل، واکنشی به ناکامی طرح اصلاح سازمان ملل در سال ۲۰۰۳ بود که تسهیم عضویت دائم بین دو کشور تلقی می‌شد (Williamson, 2004).

۲- رفتار فرانسه و بریتانیا تنها در بستر نهادی امکان‌پذیر بود که در پیوند با موقعیت ممتاز آن‌ها در شورای امنیت برآید؛ در واقع موقعیت انحصاری آن‌ها در شورای امنیت منجر به عقب‌نشاندن توسعه و تحول در سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپا می‌شد.

۳- از منظر جامعه‌شناختی، کنش‌ها و هنجارهای عضویت در شورای امنیت باعث کاهش توانمندی دولت‌های عضو برای تولید تغییر و اصلاح می‌شد. چنین مسئله‌ای به‌خوبی در گفته نماینده دائم بلژیک در زمان عضویت دولت‌های اتحادیه اروپا در شورای امنیت آمده است: «عضویت در شورای امنیت، ورود به جهان دیگری با قواعد خاص، درک ضمنی، فرهنگ گفت‌وگو و مذاکره و پویای سیاسی منحصربه‌فرد است» که دفاع غیر منعطف از مواضع مشترک اتحادیه اروپا، نتیجه معکوسی خواهد داشت (Verbeke, 2006, p 54)؛ به این ترتیب فقدان بحث آزاد در خصوص مسئله اصلاح سازمان ملل در میان دولت‌های عضو اتحادیه اروپا در بستر اروپایی شده بروکسل، به عدم توسعه یک تحلیل و گفتمان مشترک در موضوعات گوناگون منجر شد.

## ۲-۳. دیپلماسی رفتاری فرانسه در سطح فرا آتلانتیک

الگوی سنتی سیاست خارجی اروپایی فرانسه بر دو اصل «اروپا به‌عنوان قدرت استراتژیک جهانی» و «بین حکومت‌گرایی»<sup>۱</sup> استوار است. در واقع، پاریس با تأکید بر مفاهیم «توانمندی و نفوذ اروپا»<sup>۲</sup> و «اروپای اروپایی»<sup>۳</sup>، نه تنها خواستار تولید قدرت بدیل، بلکه به دنبال رهایی از هژمونی ایالات متحده آمریکا بوده است (Irondele, 2008, p 155).

ژنرال دوگل بر اساس چنین درکی باور داشت که تسلیحات هسته‌ای واشنگتن، اعتبار و امنیتی برای اروپا تولید نمی‌کند. درک ناهم‌ساز بین پاریس- واشنگتن به‌وضوح در دیدار چارلز دوگل و «جان فاستر دال»<sup>۴</sup> (وزیر خارجه آمریکا) در جولای ۱۹۵۸ و متعاقب آن جدایی از ناتو ملاحظه می‌شود. منطق رفتاری فرانسه در جدایی از ناتو مبتنی بر چند مسئله کلیدی بود:

۱- از منظر ساختاری، ناتو هژمونی آمریکا در اروپای غربی را تثبیت کرد. به دنبال تولید روابط ویژه بین آمریکا- انگلیس، ناتو به تضمین هژمونی آنگلو‌ساکسون بر اروپا پرداخت و فرانسه را در موقعیت وابستگی و تبعیت از سیاست‌های واشنگتن و لندن ملزم ساخت.

۲- سیاست‌های اتحادسازی ناتو، مبنای دفاع از فرانسه را بر توانمندی و تعهدات دولت‌های دیگر به‌ویژه آمریکا قرار داد که از عملیاتی کردن حاکمیت کامل فرانسه به‌عنوان یک دولت- ملت جلوگیری کند (Gaulle, 1971, p 204).

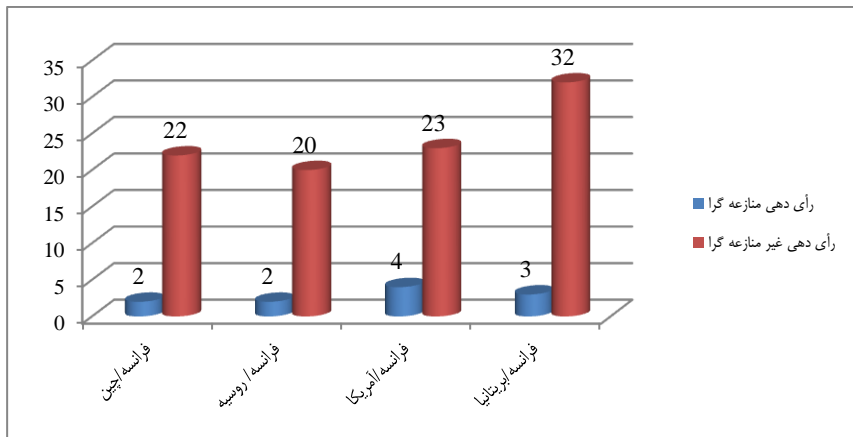
۳- تداوم عضویت فرانسه در ناتو منجر به ناتوانی پاریس برای دوری از هژمونی آمریکا و تولید قدرت مستقل می‌شد.

۴- شکستن سایه دوقطبی‌گرایی، فرانسه را به این توانمندی می‌رساند تا به جبران رفتارهای تحقیرآمیز آمریکا و بریتانیا در طول جنگ دوم جهانی بپردازد (Breslin, Wattering & Gaske, 1994, p 2-3).

- 
1. Inter-governmentality
  2. Europe Puissance
  3. European Europe
  4. John Foster Dulles

تجلی بارز ایستارهای ناهمسانانه فرانسه را می‌توان در رفتار رأی‌دهی شورای امنیت نیز ملاحظه کرد. از منظر روندپژوهی، بیشترین میزان رأی‌دهی ناهمسان فرانسه با ایالات متحده آمریکا تجلی یافته است. اگرچه پاریس و واشنگتن متحد تلقی می‌شوند، اما همیشه مواضع همسازی اتخاذ نمی‌کنند. فرانسه اغلب ناهمسازی رفتاری خود را با ایالات متحده آشکارا ابراز می‌دارد. در این پیوند، در دهه ۱۹۶۰، چارلز دوگل سیاست «صندلی خالی» را برگزید.

نمودار ۶. تراز همسازی رفتار رأی‌دهی فرانسه با دیگر اعضای دائم شورای امنیت، ۱۹۹۹-۲۰۰۹  
(Lynch, 2009, p 6)



بر اساس نمودار ۶، ناهمسازی رأی‌دهی فرانسه با آمریکا برآیندی از شبکه‌ها و عوامل گوناگون است؛ از جمله:

۱- تلاش فرانسه به همراه بریتانیا برای حفاظت از کانال سوئز در سال ۱۹۵۶؛ در جولای ۱۹۵۶، «جمال عبدالناصر» رئیس جمهور مصر درصدد ملی کردن کانال سوئز که فرانسه و بریتانیا آن را اداره می‌کردند، برآمد؛ اما اروپایی‌ها با مشارکت در مذاکرات پنهانی با اسرائیل، بستر تهاجم به ارتش مصر در سوئز را در ۲۹ اکتبر ۱۹۵۶ فراهم نمودند. چنین اقدامی، بهانه لازم را به پاریس و لندن داد تا اولتیماتومی علیه مصر و اسرائیل منتشر و نیروهایی را برای حفاظت از کانال گسیل کنند؛ اما زمانی که آن‌ها اعلان کردند درصدد ایفای نقش صلح‌آفرین در کانال هستند، جدی گرفته نشدند. در ادامه، نماینده دائم آمریکا در سازمان ملل

«هنری کابوت لاج»<sup>۱</sup>، با تنظیم قطعنامه‌ای خواستار عقب‌نشینی فرانسه و بریتانیا شد، اما هر دو کشور رفتار رأی‌دهی و تویی اتخاذ کردند.

۲- استقلال سیاسی مستعمرات فرانسه در دهه ۱۹۶۰؛ اعلامیه اعطای استقلال به کشورهای مستعمره در ۱۴ دسامبر ۱۹۶۰ توسط مجمع عمومی صادر شد. اگرچه آمریکا هم با حمایت از قطعنامه ۱۵۱۴، خواستار اعطای استقلال به مستعمرات بود، اما بازتاب‌های مختلفی در فرانسه داشت و مسئله استقلال الجزایر به شکاف بین پاریس و واشنگتن منجر شد.

۳- لغو تحریم آمریکا علیه کوبا از سال ۱۹۹۲ تا ۲۰۱۵؛ در سال ۱۹۶۰، به دنبال ملی کردن پالایشگاه نفتی آمریکایی در کوبا (بدون پرداخت غرامت)، واشنگتن تحریم‌هایی برای صادرات به کوبا اعمال کرد. در فوریه ۱۹۶۲، رژیم تحریم بر تمام کالاهای وارداتی اشمال یافت. با آغاز سال ۱۹۹۲، مجمع عمومی سازمان ملل با محکومیت چنین رژیم تحریمی، به همراه فرانسه و چند متحد دیگر علیه آمریکا رأی دادند. با وجود ۲۳ رأی علیه آمریکا جهت الغای تحریم کالا علیه کوبا، تصمیم واشنگتن تغییر نکرد. این ناکامی ناشی از عدم الزام‌آوری قطعنامه مجمع عمومی و درک آمریکا از کوبا به‌عنوان یک دولت تروریست بوده است.

۴- جنگ عراق در سال ۲۰۰۳؛ متعاقب حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، جورج بوش با دستاویز قرار دادن مسئله سلاح‌های کشتار جمعی، درصدد برکناری صدام از قدرت برآمد. در سال ۲۰۰۲، قطعنامه ۱۴۴۱ شورای امنیت که فرآیند تسلیحاتی عراق را محکوم می‌کرد، با ائتلاف کامل آرای اعضای دائم تصویب شد؛ اما قطعنامه دوم آمریکا که جهت قانونمند کردن مداخله در عراق تدوین گردید، با مخالفت شدید فرانسه مواجه شد.

۵- عضویت ناظر فلسطین در سازمان ملل در سال ۲۰۱۲؛ مجمع عمومی سازمان ملل در ۲۹ نوامبر ۲۰۱۲، فلسطین را به‌عنوان یک دولت غیر عضو سازمان ملل به رسمیت شناخت و فرانسه این اقدام را موجد صلح‌آفرینی در منطقه دانست و در مقابل ایالات متحده فلسطین را دولتی تروریستی تلقی نمود. بسیاری از کشورها ضمن

همراهی با فلسطین، با ۱۳۸ رأی قاطع و رأی ممتنع بریتانیا اعطای عضویت ناظر مجمع عمومی سازمان ملل را به فلسطین تأیید کردند (Du Monteil, 2015, p 1-4).

منابع و شبکه‌های رفتاری فرانسه، تلاشی برای تأسیس جهان چندقطبی و توسعه چند قطب منطقه‌ای بوده است (Gaffney, 2004, p 248; Nocetti, 2018, p 30-31). در پی چنین سیاست‌هایی، «طرح فوکت»<sup>(۴)</sup> فرانسه در سال ۱۹۶۱ به‌عنوان واکنشی به طرح بزرگ «جان اف. کندی»<sup>(۱)</sup> مطرح شد. هدف طرح بزرگ کندی ممانعت از بازخیزش ناسیونالیسم شالوده‌شکن در قاره اروپا، به معنای فرسایش ملت- دولت در اروپا و امکان ظهور ایالات متحده اروپا تحت قیمومیت آمریکا بود. در این سیستم، رقابت کلاسیک برای هژمونی اروپایی فرسایش یافت؛ درحالی‌که چشم‌انداز دوگلد در خصوص اروپا، بر اساس اهمیت پایدار ملت- دولت استوار بود. در واقع پاریس با رهیافت یکپارچه‌گرایان و طرح‌های فدرال مخالفت کرد؛ زیرا به فرسایش اقتدار و حاکمیت تهدید می‌نمودند. به بیان دیگر، طرح فوکت در صدد پیشگیری از تولید هویت سیاسی برای جامعه اقتصادی اروپا و ارائه آلترناتیو برای همکاری سیاسی بین جامعه اقتصادی اروپا و در واقع، محرکه اصلی دوگلد، افزایش فشار بر ایالات متحده برای بازاندیشی در ساختار ناتو با هدف متوازن‌سازی نمایندگی و نفوذ سیاسی بود (Howorth, 1996, p 27).

تجلی موضع‌گیری غیراتلافی فرانسه با دیگر اعضای دائم شورای امنیت را می‌توان به‌وضوح در نگاه هانتینگتون ملاحظه کرد. به عقیده «ساموئل هانتینگتون»<sup>(۲)</sup> از زمان پایان جنگ سرد تا نیمه دوم دهه ۱۹۹۰، تراز پیوند بین اعضای دائم شورای امنیت از الگوی «۳:۱:۱» (ایالات متحده، فرانسه و بریتانیا در مقابل اتحاد شوروی و چین در موضع میانی) به الگوی «۲:۱:۲» (ایالات متحده و بریتانیا در مخالفت با چین و روسیه؛ فرانسه در موضع میانی) گذار نموده است (Huntington, 1999, p 42).

در ادامه، بحران موشکی اروپا، تغییراتی در ایستارهای سیاست خارجی فرانسه

1. John Fitzgerald Kennedy

2. Samuel Phillips Huntington

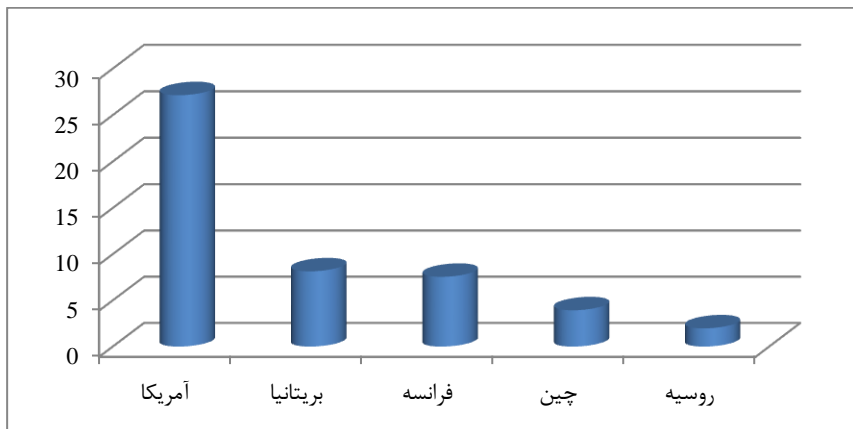
ایجاد کرد؛ نخست اینکه اتحاد شوروی در صدد کار بست قدرت نظامی برای تهدید اروپای غربی برآمد. دوم، با توجه به استقلال امنیتی فرانسه، اتحاد با ثبات با آمریکا به ضرورتی برای مقابله با شوروی بدل شد. سوم، استقلال و مسئولیت یک بازیگر برای تأمین امنیت ملی از منظر پاریس به ضرورتی بدل شد که فشارهای شوروی و سیاست مقابله با صلح‌گرایی را خنثی سازد. چهارم، در حالی که شوروی در تلاش برای به حاشیه راندن تسلیحات هسته‌ای به مثابه تهدید بزرگ برای صلح بود، فرانسه هدف سیاست‌های اعمالی شوروی را غیرهسته‌ای کردن کامل اروپای غربی دانست و تسلیحات هسته‌ای را تنها مکانیسم پیشگیری از جنگ در اروپا تلقی کرد. بر طبق چنین فهمی، شوروی در صدد افزایش انعطاف‌پذیری گزینه‌های میلیتاریستی و فرانسه خواستار کاهش انعطاف‌پذیری شوروی بود؛ هدف شوروی ایجاد شکاف بین آمریکا و اروپا بود، در حالی که فرانسه گسترش پیوند بین اروپا- آمریکا را می‌خواست؛ خواسته شوروی حاشیه‌رانی دیپلماتیک فرانسه و الغای توسعه نقش‌آفرینی بیشتر سیاست امنیتی فرانسه در سطح اروپا و خواسته پاریس حفظ امنیتش در برابر مسکو بود. شوروی در پی مشروعیت‌زدایی از تسلیحات هسته‌ای به عنوان ابزارهای قابل اعتماد برای اروپای غربی و در مقابل، فرانسه خواستار مشروعیت بخشیدن به نقش تسلیحات هسته‌ای بود. در نهایت هدف شوروی کاهش قدرت دفاعی اروپای غربی و در مقابل پاریس به دنبال گسترش همکاری بود. در بیان دیگر، موقعیت‌های منازعه‌گرایی بین پاریس- مسکو بازتاب منافع ناهمگونی بود و بر این اساس گفته شده است: «فرانسه با سیاست مستقلانه و اروپایی‌سازی اتحاد غربی، نقش فعال‌تری در تأمین امنیت برای اروپا ترسیم خواهد کرد. درک شوروی از اروپایی‌سازی اتحاد بدترین سناریو تلقی می‌شود که نه تنها توانمندی اروپای غربی را برای توازن در برابر چالش‌های امنیتی گسترش می‌دهد، بلکه آمریکا را به متحد ثابت و استراتژیک اروپا مبدل خواهد کرد» (Laird, 1985, p 25-26; Rieker, 2017, pp 62-65).

در نظم پساجنگ سرد، فرانسه همواره بر نقش بی‌قرینه خود در روابط بین‌الملل تأکید داشت. در جهان تک‌قطبی، تلاش برای دستیابی به چنین جایگاهی استلزام فاصله‌گیری فرانسه از آمریکا را ایجاب کرد و نیازمند تولید بدیل معتبر برای

موقعیت یگانه واشنگتن در جهان غربی بود؛ اما سیاست‌های اعلانی فرانسه با سیاست‌های اعمالی و مشارکت آن در ائتلاف جنگ خلیج فارس بسیار فاصله داشت. بر اساس نظر «میشل وزله»<sup>۱</sup> رئیس کمیته روابط خارجی مجمع ملی فرانسه، مهم‌ترین دلیل فرانسه برای مشارکت در ائتلاف جنگ خلیج فارس، جلوگیری از تولید یک یالتای منطقه‌ای بود. به بیان دیگر، هدف اصلی فرانسه، تولید بازدارندگی برای تبدیل کنفرانس صلح به‌مثابه مجمعی برای ایالات متحده جهت سازمان‌دهی یک نظم منطقه‌ای نوین بود و در واقع، ترس از تحمیل نظم بین‌المللی نوین آنگلو‌ساکسونی، منجر به مشارکت پاریس شد (Menon, 2000, pp 62-63).

با وجود سیاست‌های فرانسه برای اعمال سیاست باز-ملی‌سازی، رویکردهای حاکمیتی و سیاست خارجی ملی را اعلان نمی‌کرد. از این رو، فرانسه به‌طور دائم در دو سطح همکاری چندجانبه و رویکرد حاکمیتی نقش‌آفرینی می‌نمود (Irondelle, 2008, p 163). در سال ۲۰۱۳، فرانسه در هشت مورد از مجموع ۱۶ عملیات صلح سازمان ملل مشارکت کرد و به دنبال چین، با ارسال ۹۵۵ نیروهای صلح، در رده دوم کشورهای عضو دائم شورای امنیت قرار داشت (Tardy & Zaum, 2016, p 129).

نمودار ۷. سهم مالی کشورهای عضو دائم شورای امنیت در عملیات صلح





همچنین، پس از آمریکا و بریتانیا، بیشترین حمایت مالی را از عملیات صلح سازمان ملل داشت. بدین ترتیب، توازن بین «بودن» و «شدن» در عصر پساجنگ سرد تغییر یافت و فرانسه در عملیات صلح سازمان ملل در بالکان مشارکت کرد. در این میان دو مسئله دارای اهمیت فزاینده‌ای است: نخست اینکه، موقعیت دائم فرانسه در شورای امنیت به‌مثابه ابزار سیاست خارجی تلقی می‌شود و سنت دیپلماتیک طولانی و شبکه‌های دیپلماتیک جهانی به شکل نهادی برای دیپلماسی بین‌المللی درآمده است. دوم، عضویت دائمی فرانسه در شورای امنیت شبکه مسئولیت‌پذیری تلقی می‌شود که ضرورتی برای کنش تولید می‌نماید.

فرانسه در شورای امنیت در چهار عرصه مشارکت فعال دارد:

۱- مشارکت شورای امنیت را در موضوعات کلیدی هدایت و بر کشورهای تمرکز می‌کند که پیوندهای تاریخی و قیمومیتی مستحکم و منافع امنیتی گسترده‌ای دارند.

۲- ایفای نقش مهمی در موضوعات اصلی شورای امنیت و بازتاب مشارکت فعالانه در تدوین قطعنامه‌های آن؛ از ژانویه ۲۰۱۰، فرانسه بازیگر اصلی یا همکار در تدوین قطعنامه‌ها و عملیات نوین صلح‌آفرینی به‌ویژه در سودان، جنوب سودان، ساحل عاج و مأموریت‌های ویژه در لیبی و قطعنامه‌هایی در خصوص تکوین و گسترش رژیم تحریم بوده است.

۳- مأموریت‌های فرانسه و بریتانیا بیش از سه کشور دیگر دائم شورای امنیت است. در این راستا، مأموریت‌های پاریس بیشتر بر آفریقای مرکزی و منطقه دریاچه‌های بزرگ متمرکز شده است.

۴- از سال ۱۹۸۹ فرانسه از رأی وتو استفاده نکرده است. به این ترتیب، تغییرات تاکتیکی پاریس در نظم نوین جهانی، ابزاری برای دستیابی به پرستیژ بین‌المللی است.

### نتیجه‌گیری

همسازی رفتار رأی‌دهی فرانسه در شورای امنیت با مواضع و ایستارهای سیاست خارجی، لزوم توجه به سطوح گوناگون تحلیلی را ایجاب می‌نماید. در واقع،

واکاوی منطق رفتار رأی دهی فرانسه در شورای امنیت سازمان ملل بر اساس رویکرد تحلیلی نوین چندسطحی استوار است. در این راستا، تأکید محض بر یکی از سطوح تحلیل و نادیده انگاشتن دیگر سطوح تحلیلی، کفایت جامعی برای فهم منطق رفتار پاریس در شورای امنیت ندارد و تحلیل نظام مند شبکه‌ها و منابع رفتار رأی دهی فرانسه نیازمند توجه به سطح ملی، سطح اتحادیه اروپا و سطح فرا آتلانتیکی است.

از دوران شارل دوگل تاکنون، «کسب وجهه و پرستیژ بین‌الملل» هدف استراتژیک و بلندمدت فرانسه تلقی و با تاکتیک‌ها و مکانیسم‌های گوناگونی پیگیری می‌شود و تلاش پاریس برای دستیابی به تسلیحات هسته‌ای جهت تأمین استقلال و تولید بازدارندگی از یک‌سو و رهایی از قیومیت آمریکا از سوی دیگر بخشی از گلیسم عریان فرانسوی بوده است. همچنین در دوره‌ای تلاش برای نزدیک شدن به شوروی و ایجاد پیوند مقدس با آلمان غربی، اقدامی تجدیدنظرطلبانه برای کسب استقلال در سطح ملی بود؛ اما روی کار آمدن ژیسکار دستن، میتران و پایان جنگ سرد به تغییر تاکتیک‌های گلیستی جهت دستیابی مطمئن به اهداف استراتژیک منجر شد. پایان جنگ سرد و فروپاشی بلوک شرق، پیمان ماستریخت، انعقاد پیمان امنیتی و دفاعی مشترک اروپا، خیزش‌های قومی در اروپای شرقی از یک‌سو و روی کار آمدن دولت ائتلافی و ائتلاف حزبی در فرانسه، موجب تغییر تاکتیک این کشور جهت تأمین استقلال خود از مجرای اتحادیه اروپا شد و سرانجام روی کار آمدن دولت غرب‌گرای سارکوزی در ۲۰۰۷ و دولت پراگماتیک فرانسوا اولاند در ۲۰۱۲ رویه‌های رفتاری پاریس در شورای امنیت را تغییر داد. در چنین سطحی، فرانسه با تأکید بر استقلال پراگماتیک، پیوند با آمریکا در سطح بین‌المللی را تاکتیک دولایه‌ای پنداشت تا ضمن تأمین استقلال و امنیت پاریس با هزینه کمتر، موازنه‌ای در برابر یک‌جانبه‌گرایی واشنگتن ایجاد نماید. در حقیقت، پاریس همواره با تأکید بر جهان قدرت‌های نسبی، با تأکید ضمنی بر چرخش تاکتیکی جهت تأمین استقلال، خواستار تأسیس مناطق قدرت بوده است تا هم‌زمان با بازیابی موقعیت از دست رفته، موازنه متقابلی در برابر آمریکا ایجاد کند.

## یادداشت‌ها

۱. کنفرانس یالتا در سال ۱۹۴۵ در جنوب شبه‌جزیره کریمه برگزار و تکلیف حق و تو بین روزولت، چرچیل و استالین نهایی شد.
۲. اسپانیا (۱۹۴۶)، اندونزی (۱۹۴۷)، خاورمیانه (۱۹۵۶- دو رأی وتو)، آفریقای جنوبی (۱۹۷۴)، نامیبیا (۱۹۷۵)، کوموروس (۱۹۷۶)، نامیبیا (۱۹۷۶)، آفریقای جنوبی (۱۹۷۷- سه رأی وتو)، نامیبیا (۱۹۸۱- چهار رأی وتو)، لیبی (۱۹۸۶)، لیبی (۱۹۸۹)، پاناما (۱۹۸۹) (Minarova, 2015: 42-50).
۳. اصول اصلی سیاست گلیستی عبارت‌اند از: ملی‌گرایی، سیاست خارجی مستقل، امنیت نظامی، ثبات سیاسی و استقلال.
۴. Fouchet Plan؛ طرحی برای تأسیس یک اتحادیه کنفدرال با سیاست خارجی و دفاعی مشترک است. تأکید اصلی این طرح بر همکاری سازمان‌یافته در سطح دولت استوار است.

## منابع

- خالوزاده، سعید. ۱۳۹۲. سیاست‌های فرا‌آتلانتیکی فرانسه در دوران نیکلا سارکوزی. فصلنامه مطالعات جهان، ۳ (۲)، ۳۲۸-۳۴۸.
- Breslin, J., & Fred Wettering and Dan Gaske. 1994. *De Gaulle, NATO, and Gaullist Foreign Policy* (National War College, Washington, DC).
- Brummer, K & Thies, C. G. 2015. "The Contested Selection of National Role Conceptions", *Foreign Policy Analysis*, Vol. 11, No. 3, pp. 273-293
- Drosenrode, S. and Stubkjaer, A. 2002. *The European Union and the Middle East*. London: Sheffield Academic Press.
- Du Monteil, E. 2015. 5 Times France Voted Against America at the United Nations.
- Gaffney, J. 2004. Highly Emotional States: French- US Relations and the Iraq War. *European Security*, 13(3).
- Gaulle, C. de. 1971. *Memoirs of Hope: Renewal and Endeavor*. New York: Simon & Schuster.
- Gordon, P. H. 1993. *A Certain Idea of France*. Princeton: Princeton University Press.
- Gordon, P. H. 1995. *France, Germany and the Western Alliance*. New York: Westview Press.
- Grant, R. 1986. French Defense Policy and European Security. In Robbin F. Laird (Ed.), *French Security Policy: From Independence to Interdependence*: 9-28. London: Westview Press.
- Harrison, M. M. 1981. *The Reluctant Ally: France and Atlantic Security*. London: The John Hopkins University Press.
- Howarth, David and Georgios Varouxakis. 2003. *Contemporary France: An Introduction to French Politics and Society*. London: Oxford University Press.

- Huntington, S. 1999. The Lonely Superpower. *Foreign Affairs*, 78: 35-49.
- International Crisis Group. 2012. Syria's Mutating Conflict. *Middle East Report*, 128.
- Irondelle, B. 2008. European Foreign Policy: The End of French Europe? *European Integration*, 30(1): 153-168.
- Jae-Seung, L. 2006. Defending the National Interests? Rethinking France and the Iraq War. *The Korean Journal of International Relations*, 46(5): 73-94.
- Kolodziej, E. A. 1974. *French International Policy under De Gaulle and Pompidou*. London: Cornell University Press.
- Krotz, U. 2002. *National Role Conceptions and Foreign Policies: France and Germany Compared*. Cambridge, MA: Program for the Study of Germany and Europe Working Paper 02.1.
- Krotz, Ulrich and James Sperling. 2011. The European Security Order between American Hegemony and French Independence. *European Security*, 20(3): 305-335.
- Laird, R. F. 1985. France, the Soviet Union, and the Nuclear Weapons Issue. London: Westview Press.
- Larson, Welch and Deborah and Alexei Shevchenko. 2010. Status Seekers: Russian and Chinese Responses to US Primacy. *International Security*, 34(4): 63-95.
- Lehne, S. 2012. *The Big Three in EU Foreign Policy*. Washington D.C: Carbegie Endowment for International Peace.
- Lynch, K. 2009. China and the security Council: Congruence of the Voting between Permanent Members. *China Paper*(5): 1-31.
- Marcel, V. 2003. *Total in Iraq*: The Brookings Institution.
- Menendez Alarcon, Antonio V. 2014. *French and US Approaches to Foreign Policy*. New York: Palgrave Macmillan.
- Menon, A. 2000. France, NATO and the Limits of Independence 1981-97: The Politics of Ambivalence. London: MacMillan Press, Inc.
- Meunier, S. 2007. The Distinctiveness of French Anti-Americanism. In Peter Katzenstein and Robert O. Keohane (Ed.), *Anti-Americanisms in World Politics*: 129-156. New York: Cornell University Press.
- Michel, L. G. 2012. Cross-Currents in French Defense and U.S. Interests. *Strategic Perspectives*, 10: 1-48.

- Miller, John J. and Mark Molesky. 2004. *Our Oldest Enemy: A History of America's Disastrous Relationship with France*. New York: Doubleday.
- Minarova, M. 2015. *The UN Security Council: The Voting Procedure and Effectiveness*, University of Karlova v Praze.
- Muller, P. 2013. The Europeanization of France's Foreign Policy towards the Middle East Conflict- from Leadership to EU- Accommodation. *European Security*, 22(1): 113–128.
- Nocetti, Julien. 2018. “The Digital Domain: between Protection and Ambitions for Leadership”, in; *Macron, Diplomat: A New French Foreign Policy*. Thomas Gomart and Marc Hecker (ed), (pp. 29-33). France, Etudes de l’Ifri, Ifri.
- Pape, R. A. 2005. Soft Balancing Against the United States. *International Security*, 30(1): 7–45.
- Perthes, V. 2002. *Germany and the Middle East: Interests and Options*. Berlin: Heinrich Boll Stiftung/Stiftung Wissenschaft und Politik.
- Rieker, Pernille. 2017. *French Foreign Policy in a Changing World*. London, Palgrave Macmillan.
- Styan, D. 2004. Jacques Chirac's 'non': France, Iraq and the United Nations, 1991-2003. *Modern & Contemporary France*.
- Tardy, Thierry and Dominik Zaum. 2016. “France and United Kingdom in the Security Council”, In; *The UN Security Council in the 21<sup>st</sup> Century*. Sebastien von Einsiedel, David M. Malone, and Bruno Stagno Ugarte (ed), (pp. 121- 133), London, Lynne Rienner.
- Verbeke, J. 2006. EU Coordination on UN Security Council Matters. In Jan Wouters, Frank Hoffmeister and Tom Ruys (Ed.), *The United Nations and the European Union: An Ever Stronger Partnership*: 49–60. The Hague: T.M.C. Asser Press.
- Waites, N. H. 1983. French Foreign Policy: External Influences on the Quest for Independence. *Review of International Studies*, 9: 251–264.
- Williamson, H. 2004. Germany to Fight for Seat on Security Council. *Financial Times*. 2004.
- Yost, D. S. 1985. *France and Conventional Defense in Central Europe*. London: Westview Press.